

(تقریظ بر کتاب شهریاران گمنام)

نگارش آقای کسروی رئیس محترم محاکم ابتدائی

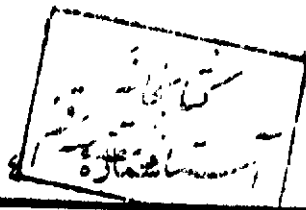
در این بیست و دو سال « مشروطیت !! » صرف نظر از چندین کتاب و مقداری مقالات که بسته بسته از قلم توانای بعضی فضلاء محقق با رعایت و برخی ادبای مدقق صادع از بیاض بسواد آمده بدست مردم افتاد باقی تألیفات و تراجم نه اینکه به بسط و توسعه زبان شیرین فارسی کمکی نکرد بلکه از هر طرف نیز لطمه و نلعه بزرگی بان وارد آورده کاخ متین شعر و ادب پارسی را منظم الاطراف ساخت یعنی در نتیجه خود پرستیها و جهالت یکعده مشاطه چیان نالایق چهره زیبای فرشته شعر و ادب ایران که در بسیط زمین به دلبری و طنازی معروف و مشهور آفاق بود یگباره آب و رنگ طبیعی خویش را از دست داده زشت و پژمرده گردید و آن جبین بهشتی دلفریب دیروزی باین رخساره مهیب جهنمی امروزی تبدیل یافت . !!



این بود عقیده ما و کسانی که دوستدار فضل و ادب حقیقی هستند. زحمت تتبع برده اند. مشقت تحصیل کشیده اند. و باصطلاح معروف « دود چراغ خورده اند » اما به پندار « آقایان متجددین ! » در اثر مشاطه آنان عروس شعر و ادب ایران از روز نخست هر زیباتر و فتان تر و دلر باتر گردیده در هر جلوه نیست که صد دل از کف شیخ و شاب بدر نبرد !

اکنون انا و ایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین !

ولی هر جوانمردی که بدیده انصاف و دقت نگاه کند محسوس می بیند که اگر چه آن آقایان ! خواستند بخوبی خودشان زیر ابرو را گرفته خوشگل ترش کنند ولی چشمش را هر کور کردند !!



« هرج و مرج ادبی » امروز را که متجددین با سواد ! ما از آن « بالقلاب ادبی » تفسیر میکنند « مولود مبارک قدم » همین نوشتجات و تراجم ناقص و « دردانه تازه بدوران رسیده » همین « تازه بدوران رسیده های ادبی » است میدان باز بود گفتند و نوشتند و ترجمه کردند و بدست مردم دادند هیچ کسی هم پیدا نشد بانها بگوید « آقایان بالای چشمتان ابرو است » یا اگر هم گفت گوش ندادند و یا اگر هم گوش دادند با کمال بیشرمی گفتند : « مگر تا کی میشود پس وامانده خوان قدما را خورد هر روز را افتضا و خواست دیگری است » غافل از اینکه بیچاره ها بدون داشتن فضیلت شخصی کاسه لیس سفره اجنبی هستند و این کاسه لیزی بیگانه را بر پس وامانده آشنا ترجیح میدهند

گر نهادت همه اینست زهی پاک نهاد

ور سرشمت همه اینست خهی پاک سرشت

بی تماشا نیست نظری باسماں قدیم و نگاهمی باسماں جدید شعر و ادب خودمان بیاندازیم تا مطالب دستگیرمان شده علت تیرگی و سبب آشفته گی روزگار امروزی خود را دریابیم شاید روزی در فکر چاره بیافتیم کواکب درخشان آسماں با عظمت شعر و ادب قدیم ما : شاهنامه فردوسی گلستان سعدی . غزلیات حافظ . رباعیات خیام . خمسه نظامی . اوصاف الاشراف خواجه طوسی . کلیده و دمنه . تاریخ بیهقی . تاریخ معجم . تاریخ و صاف . مرزبان نامه و و بود که پرتو تابششان نه تنها ایران را روشن داشت بلکه اشعه نورانشان در اطراف و اکناف جهان آنروزی نیز تیرگی شو و ظلمت زدا بود

ستارگان جلوه گر آسماں شعر و ادب جدید ما : ارسن لوپن عشق بازی هانری چهارم . پاردایانها . جنایات عشق . تصنیفات : یکزمان چوبانی . . و

اشعار ای فسانه فسانه فسانه . . . میباشد که هر یک بچراغ نیم مرده ماند که
باندک نسیم ملایم از پا درآمده و خاموش شود و بدون اغراق پی سوزهای روغن
چراغی قدیم بمراتب از آنها نورانی تر میبود

اکنون : بدین تفاوت ره از کجاست تا بکجا !

من تأسف از این نمیخورم که چرا یکباره آن آسمان روشن با آن عظمت
باین سقف تیره کاه گلی تبدیل یافته بلکه تلف غیر قابل جبران من از آنست
که چرا نجم فروزان ترجمه کتاب حکمت سقراط « و کوب رخشان تیره بخندان
هوگو » و اختر درخشان ترجمه « و ترگوته » و ستاره تابان ترجمه « فوق نژاد »
انگلساکسن و تطور ملل « اشعه ملایم و لطیف و سوزان خود را از این آسمان
جدید بجانب ما فریفتگان شعر و ادب حقیقی فرستادند و حال آنکه جای آن بود
که این ستارگان در آسمانی تابش نموده ظاهر شوند که مهر و ماهش کتبی نظیر و شبیه
شاهنامه . فردوسی و گلستان سعدی باشد

راستی این اروپا رفته ها یا زبان فرنگی خوانده ها چرا بجای اینکه این
قبیل کتب را که هادی افکار و مهیج احساسات جامعه است از زبان خارجه ترجمه
کنند بانشار و ترجمه کتبی که تباهی حال این ملت فلکزده را متضمن است
مبادرت میجویند گویا می خواهند زبان خارجه دانستن خود را برخ مردم
بکشند ! ! ! . . .

مطلب اینجاست که هنوز هم از رو نمیروند و دنباله این کار را نمیکنند
اما خوشبختی اینست که حالا دیگر حناشان کمتر رنگ میدهد !
انصافاً حیف نیست بعضی خواندن کلمات پرمغز حکمت آمیز و در عین
حال ساده دانشمند یونانی و عبرت گرفتن از روح نبات - عزم تقوی - راستی -
درستی سقراط ولذت بردن از افکار عالیه و خیالات متین هوگو و سوختن در

در آتش احساسات رقیق شاعرانه گوته و فرا گرفتن حقایق دیگری انسان عمر عزیز و وقت ذقیمت خویش را به مطالعه عشق بازی فلان سلطان شهوت پرست اروپا یا به زبردستی و فجایع فلان دزد پارسی سپری کنند؟

شاید در نتیجه تأثر از مطالعه افکار بلند فلسفی سقراط جوانی یافت شود که یکباره دست از دامن شهوت پرستی و نفس پروری رها کرده گریبان تقوی و درستی را بگیرد ولی از خواندن این ترهات جز آنکه فلان دزد از عمارت سه طبقه بالا رفته و با از سقف فلان خانه داخل اطاق شده خلاصه یاد گرفتن چند دروغ و ترفند آیا فایده دیگری خواهد برد؟ یا بر فرض راست بودن تازه چه نتیجه جز ضلالت و گمراهی برای این مردم بازیگوش که میگردند هر ساعت برای خود بازیچه تازه پیدا کرده شانه از زیر کار و عمل خالی کنند دارد!

به پندار من و هر شخص با وجدانی که وطن و همه وطنان خود را دوست دارد تالیف و طبع و انتشار و ترویج و خواندن این قبیل کتب در حکم جنایت و خیانت باین آب و خاک و شممک و مساعدت مستقیم بترویج فساد اخلاق میان افراد جامعه این کشور است حالا هر کس بمن هر چه میخواهد بگوید عقیده بود و اظهار کردم (مدعی گر نکند فهم سخن گو سروخشت)

خاطر دارم شبی حضرت فاضل دانشمنداقای میرزا رضا خان باثباتی مدعی العموم محترم دیوان عالی تمیز مد ظله که وجودشان از یادگارهای فضل و تقوی باستانی است می فرمودند: «تنها کتابی را که من در عمر خود از شدت تأثر و تألم پاره کردم (کتاب عشق بازی لوئی شانزدهم بود) کتاب را پاره کردم و برای فکری و جهالت و پستی جوانان و هموطنان خود تأسف بسیار خورم و خود بخود گفتم راستی این ره که تو بیروی بتراکستان است

بدبختی بالاتر از همه اینست وقتی هر که (با سواد انمان!) میخوانند

کتاب علمی تألیف نمایند و مقاله تاریخی بنویسند یا کتاب (منطق) تألیف می کنند که چندین کتاب کامل و خوش اسلوب در این علم بقدر لزوم از قبیل حاشیه و شرح شمسیه و غیره موجود است که هر محصلی میتواند در صورتیکه حقیقتاً شایق و عاشق تحصیل باشد از آنها استفاده کند و مسلم و محقق کتابی که جدیداً نوشته شود اگر مغلوط و ناقص نباشد بهتر و کاملتر از آنها نخواهد بود و یا مقاله مینویسند و تحقیق میکنند که مثلاً (رفسنجان) اصلاً (فسنجان) بوده یا (فنجان) و یا هر سه وجه! که اینهم جز سیاه کردن پنجاه ورق مجله که میشود مطالب سودمند دیگری در آن نوشت فائده دیگری نخواهد داشت و یا اگر داشته باشد به مراتب کمتر از آن است که نویسنده آن تصور کرده است!

باری درد زیاد است و اظهار آن جز نمک بریش درون پاشیدن فایده ندارد زیرا

گوش اگر گوش توو ناله اگر ناله من آنکه البته بجائی نرسد فریاد است
 وان باز نباید چنانچه بارها گفته و نوشته ام از آتیه ناامید بود زیرا من هر
 مانند شما باوضاع علم و ادب بدین و از این محیط مأیوس بودم: اما
 چندی قبل شنیدم کتابی بنام «شهریاران گمنام» بقلم فاضل دانشمند و
 محقق ارجمند آقای «کسروی» از طبع خارج شده در کتابخانه طهران بفروش
 میرسد. دو سه روز بعد مؤلف محترم نظر بسابقه مهر و محبتی که در میان بود
 جلدی از مؤلف نفیس خویش را به بنده ناچیر لطف کردند. در آن روزها چون
 خاطر بانجام مهمی اشتغال داشت خواندن کامل کتاب آنطور که دل میخواست
 دست نداد و بنگاه اجمالی بابواب آن قناعت شد این اوقات که در گوشه شمیران
 خلوت و فراغتی حاصل و سر از قیل و قال مردم شهر آسوده و راحت دارم
 بحکم آنکه خیر جلیس فی الزمان کتاب نخستین بار به مطالعه کتاب مزبور
 پرداختم.

پس از مطالعه آنرا کتابی یافتم شهی للطبع کوصل المحبوب ومرغوب
 للنفس كالظفر على المطلوب
 کتابک یا ذالمجد یحکی صدیقه مکلمة الاطراف بالفضل والبر
 ففی کلم لفظ منه روض من المعنی ففی کلم سطر منه عقد من الدر
 الفاظش در غایت عذوبت و ملاحظت و مطالبش در نهایت متانت و سلامت
 الفاظه در ر اغنت بحلیتها اهل الفضائل عن حلی و عن حائل
 و من معانیه انوار الهدی سطعت فانجاب عنها ظلام الزیغ و الزلل
 هرچه بنگری همه معانی نغز است و هرچه بیابی بیانات با مغز
 کلام او ان للدهر سمعاً مال من حسنه السی الاصفاء
 اسنادش بمأخذ صحیحه مستند و اخبارش برواة ثقه معتمد زناد الفضل
 بها وری و عن لباس التکلف و التعسف عری و من کلم عیب و شین بری
 کتاب لو ان اللیل یرمی بمثلها لقلت بیدی من حجرته ذکاه
 تهادی بابکار المعانی دعونها و اعیان لفظ ما لهن کفاء
 الحق کتابی بدین و تیره مرغوب و بدین اسلوب مطلوب در این زمان که
 دوره انحطاط و اندراس علم و ادب است کمتر دیده دیده این نمط تصنیف و
 ترصیف مستغنی از توصیف و تعریف است یکاد یعجز عن اوصافه القلم
 آفرین بر بیان و خامه تو
 معانی مطلوب و اخبار مرغوبی را که خاطر صافی و ضمیر و قادی وی به
 تلفیق و خامه وی بر تنمیق آن مطاوعت کرده حق له ان یکتب بالتبر علی الاحداق
 لا بالجبر علی الاوراق :

روکه بر آمد تو را بکلم سخنگوی آنچه عالی را به ذوالفقار بر آمد
 نگارنده خود را ناچیز تر از آن می‌شمارد که بر کتاب « شهریاران گمنام »

تقریظی مستوفی چنانچه در خور آن باشد بنگارد چه آنچه نگاشته شود « بضاعت مزجاة بحضرت عزیز بردن » و شمع بی نور در مقابل مهر فروزان افروختن است که البته « چراغ پیش آفتاب پرتوی ندارد و مناره بلند بردامن الوند پست نماید»

مناقبه اعجزتني عن بيانها و مناقبه الاعجاز فوق المناقب

بیانی طلق و لسانی ذلق باید تا از عهده شرفمه از وصف این کتاب برآید

هذا کتاب من غدا بیمینه يعطى الذی یرجو غداً و یومل

بارك الله فی بیانہ و ہنیالہ ما اعطاه لله من طلاقہ لسانہ

و اگر من بنده در ترقیم و تسطیر این سطور مبادرت جسته‌ام برای آنست که در مقابل استفادات و استفاضات خویش از مندرجات آن شکرگذاری نموده باشم که اگر جز این مینمودم بکفران نعمت منسوب و مخاطب منظوقه « ان عذابی لشدید» می گشتم و بیکر ضعیف و جثه نحیف مرا یارای مقاومت و نیروی تحمل خشم و غضب خداوندی نیست. خلاصه کسروی نویسنده و محقق موشکافی است که شاید از حیث متانت فکر و رزانت تحقیق و قوت استنباط و وسعت دایره اطلاع تاریخی امروزه کمتر نظیر و رقیب داشته باشد میگویم و می آیمش از عهده برون صرف نظر از لحاظ تحقیق و تاریخ که دو جزء لاینفک و درخشان نوشتجات وی است طرز انشاء و ژرف نگری و اسلوب تحریر و استحکام عبارات و جملات نیز جنبه ادبی شایانی به مقالات وی میدهد و از این حیث هم نمیگذارد اندک تقیصه در مجموعه کمالات وی پیدا شود سجان من جعل الفضائل کلها مجموعه فی فطرة الانسان

لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی الواحد

نوشتجاتش بیشتر راجع به رشته ایست که نویسنده بدون زحمت و مشقت تصفح و تفحص در کتب مختلفه و التقاط و اقتطاف اخبار و احادیث از این گوشه و آن گوشه و از این شاخه و آن شاخه تمیز و تشخیص روایات صحیح و سقیم از

یکدیگر که این خود محتاج بداشتن قریحه مخصوصی است قادر به نوشتن یک سطر نیست و یا اگر هم بدون مراعات این نکات چیزی بنگارد پسندیده نظر ارباب فضل و محبوب طبع خداوندان عقل نگشته مطرود و مهجور و متروک و منفور افتد .

هر کس بدیده انصاف و انتقاد نظری به مقالات محققانه ایشان و سایر محققین معاصر (باستثنای دوسه نفر) اندازد چون بنده این بیت عربی را مترجم شود :

وجدت نسبة فضل المحققين به
کنسبة العلماء الکبار بالجهال

بخش نخستین «شهریاران گمگام متضمن تاریخ و وقایع مدت جهانبانی سه خاندان «جستانیان و کنگریان و سالاریان» و مشتمل بر یک مقدمه و سه گفتار است :

در مقدمه شرح مفصلی از تاریخ و جغرافیای دیلمان و اهالی آن سرزمین نگاشته و در گفتار اول و دوم و سوم از سه خاندان فوق سخن رانده است که اولی در (دیلمان) و دومی در (ابهر و تارم و زنگان و سهرورد) و سومی در (آذربایگان و اران و ارمنستان) زمانهای متمادی حکمرانی و فرمانفرمائی داشته اند

این قسمت از تاریخ قبل از اسلام و اوائل آن نیز بسیار تیره و تاریک و مبهم است و بدون تتبع و استقصا در کتب متنوعه تاریخ بالسنه مختلف و خواندن کتیبه ها و آثار و استفاده از مسکوکات و دواوین شعرا و مقایسه اخبار و اعتماد به منابع آنها نمیتوان بخواهش دل و هوای نفس قلم بر روی کاغذ نهاد و «تاریخ» جعل کرد .

و چنانچه خود فاضل محترم در دیباچه فاضلانته که بر کتاب خویش نگاشته اشاره میکند .

« . . . موضوع نه تاریخ نویسی است بلکه تاریخ پدید آوردن است » باید در نتیجه یکرشته جستجو و تلاش تاریخی پیدا کرد . همان داستان برخی دانشمندان

حیوان شناس است که استخوانهای کهنه و پراکنده ای را با زحمت فراوان از اینجا و آنجا از زیر خاکها در آورده از پیوند کردن آنها بیکدیگر « اسکلت » یا استخوان بندی یکی از جانوران نابودی یافته باستان را پدید می آورند

این مؤلفان نیز خبرهای پراکنده و مبهم را که در نظر نخستین حتی ارتباط آنها بیکدیگر معلوم نیست از کتابها و دیوانهای شاعران و از سکه ها و کتیبه ها گرد آورده و از سنجیدن آنها بایکدیگر تاریخی برای خاندانهای فراموش شده درست مینمایند . . . »

خوشبختانه بواسطه احاطه کاملی که کسروی بالسنه مخزنه عربی ارمنی پهلوی انگلیسی وغیره دارد این قسمت کاوش و جستجوی تاریخی را نیز بهتر از سایرین میتواند انجام دهد و برای آنکه آنچه نوشته اید بنزد همه محقق و مبرهن آید بویژه توصیه مینمایم که بخش نخستین این کتاب را که فعلا از طبع خارج شده و موجود است گرفته مطالعه نمائید تا بدانید نتیجه سالها زحمت و مشقت و تحقیق و جستجو کدام و فرق و اختلاف نوشتهجات تاریخی راست و تالیفات سودمند با سایر مقالات غیر مفید و مؤلفات سخیف چیست ؟ اگر چه حق سخن انقسم که باید و شاید ادا نشده ولی مقاله را باین بیت شاعر عرب ختم نموده سعادت و موفقیت مؤلف محترم را در انتشار بخشهای دیگر آن کتاب از خدا مسئلت مینمایم

لولا المشقة ساد الناس کلهم الجود یفقر و الاقدام قتال

دزاشوب ۱ شهریور ماه جلالی ۱۳۰۸

« نصرت الله کاسمی »



ما در نظر داشتیم که در این شماره بر کتاب « شهریاران گمنام » باندازه توانائی خامه و فکرت خویش تقریظی بنگاریم ولی تقریظ مفصل فوق بقلم آقای کاسمی مارا از این منظور بی نیاز گردانید زیرا از هر حیث حق سخن را

ادا کرده اند

آقای کاسمی جوانی است فاضل و در ادب و سخن دارای مقامات بلند و با داشتن قریحه و ذوق ادبی بریاضیات و طبیعیات میل و عشق مفروطی دارد و همه ساله در کلاسهای علمی دارالفنون نمره اول شده اند و امسال دوره کامل (شعبه علمی) انمدرسه را تمام کرده و فعلا در مدرسه طب مشغول تکمیل معلومات طبی میباشد

کسانیکه بزحمت دیگران فقط امسال رتبه اولیت را در امتحان برده اند مثل اغلب معلمین ممتحن شاگردان آقای کاسمی هم نمی توانند باشند البته کشتن علم و فضل و ادب شایسته اشخاص بی فضل و علم و ادب است و نمره عالی یا تصدیق عاری هرگز دلیل علم و فضل نیست شخص عالم و فاضل زحمت کشیده هر چند هم جهال تصدیق نکنند بالاخره بوسیله آثار خویش مقام حقیقی خود را در جامعه خواهد گرفت «و حید»

ترویج گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

☆ فرخ خن اسمانی ☆

نام نامیش میرزا محمود متخلص بفرخ از خانواده جواهری است که یکی از خاندان های قدیم و معروف خراسان بشمار است

فرخ در عشره اخری در ماه جمادی الاخری ۱۳۱۴ هجری قمری در مشهد متولد و اینک مرحله سی و چهارم از مراحل زندگانی را می پیماید

علوم ادب و حکمت را در محضر آقا شیخ محمد حسین شیرازی و والد ماجد خویش میرزا سید احمد جواهری که از فضلا و ادبای بزرگ و گوشه نشین است فرا گرفته